

<https://pecritique.com/>

# آسیب‌شناسی‌های امیدوار کننده در جنگ فلسطین پاسخ به آدام شاتز

فقد اقتصاد سیاسی  
آذرماه ۱۴۰۲

عبدالجواد عمر

ترجمه‌ی مهتاب محبوب



Frantz Fanon / Wikimedia Commons/Getty/Shutterstock

هنگامی که روشنفکران غربی نسبت به «آسیب‌شناسی انتقام‌جویی» خشونت فلسطینی در ۷ اکتبر ابراز نگرانی می‌کنند، عوامل نظامی، تاکتیکی و سیاسی را نادیده می‌گیرند که پس‌زمینه‌ی این حمله بوده است.

در مقاله‌ی «آسیب‌شناسی انتقام‌جویی»<sup>1</sup> که در «لندن ریویو آو بوکز» منتشر و بسیار خوانده شده است، روایت آدام شاتز تلاشی است برای ازهم‌شکافتن کلاف سخت‌درهم‌بافته‌ای از قیاس‌های تاریخی و مقایسه‌های جعلی با هدف تضعیف اصول استعمارزدایی و التهاب همراه آن. شاتز سه مجادله‌ی عمده را مطرح می‌کند. اولین مورد این ادعاست که انتقام به شیوه‌ی اصلی تعامل بین اسرائیلی‌ها و فلسطینی‌ها بدل شده است، که در آن «آسیب‌شناسی انتقام‌جویانه» هر دو طرف بازتاب‌گرایز اولیه‌ی یکسانی میان این دو گروه است. نکته‌ی دوم، نقد چیزی است که او «چپ ضداستعماری» توصیف می‌کند، و این جریان را متهم می‌کند که عمداً چشم خود را بر روی «جنایت‌ها» علیه استعمارگران می‌بندد و مرگ غیرنظامیان را کودکانه جشن می‌گیرد. سومین و شاید مهم‌ترین نکته، استفاده او از تشبیه‌های تاریخی برای تأکید بر درستی (استدلال‌های خود او درباره‌ی) وقایع ۷ اکتبر است. شاتز از شباهت میان وقایع اکتبر و یک رویداد فراموش شده در نبرد آزادسازی الجزایر - نبرد فیلیپ ویل - بهره می‌جوید تا نقش آنها را در تسریع عروج فاشیسم در غرب خاطر نشان کند.

این مقاله تجسمی از هزارتوی فکری گسترده‌تری است که روح روشنفکران غربی را تسخیر کرده است. فلسطینی‌ها را «قربانیان ضروری و اجتناب‌ناپذیر» توصیف و آنها را تنها در مقام پانویشت‌های آرشیوی در یکی دیگر از فصل‌های اقدامات مؤثر در سازوکار استعمار از طریق اسکان شهرک‌نشینان (در سلب مالکیت از فلسطینیان) مرئی می‌کند. می‌توان پرسید آیا غیرعادی نیست که همدردی‌ای که با فلسطینی‌ها نشان داده می‌شود، مستقیماً متناسب است با ناتوانی آنها در مقابله با دم و دستگاه یک‌دست استعمار شهرک‌نشینان؟ در تماشای این روایت غم‌انگیز از دور لذتی پنهان است. این

<sup>1</sup> ترجمه خلاصه‌ای از این مقاله را می‌توانید [اینجا](#) بخوانید.

که اسرائیل دائم دست بالا را دارد به‌عنوان کاتالیزوری قدرتمند برای همدردی روشنفکران غربی عمل می‌کند، همدردی‌ای که به آنان احساس خوبی (برتری اخلاقی) نسبت به خودشان می‌دهد، نوعی شبه‌همبستگی که برای فلسطینیان زمزمه می‌کند: «ما با شما هستیم، اما تا زمانی که قربانیان غم‌انگیزی باشید که با وقار در مفاک خود فرومی‌روید.» حتی می‌توان استدلال کرد که این همدردی منوط است به حفظ وضعیت غم‌انگیز فلسطینیان.

این وضعیت نوعی امنیت را برای آن روشنفکران به همراه دارد: تجربه‌ی فلسطینی، هر قدر دلخراش، به‌راحتی دور می‌ماند، منظره‌ای که باید صرفاً مصرفش کرد. این فیلمنامه‌ی از پیش نوشته شده به نشانه‌ای ترسناک و موهوم از محدودیت‌های تعامل فکری انتقادی با فلسطین و فلسطینی‌ها بدل می‌شود.

در نتیجه، وقتی فلسطینی‌ها جرأت می‌کنند پس از سال‌ها ظلم و ستم، عصیان کنند و سرنوشت احتمالی خود را به چالش بکشند، بازخوردها به نحوی قابل پیش‌بینی اسکیزوفرنیک است. همان روشنفکرانی که روزی برای مصیبت ما هق‌هق می‌کردند، اکنون مرددند. بسیاری به پلیس اخلاق تبدیل می‌شوند و به‌سرعت باتوم محکومیت را به اهتزاز درمی‌آورند، اما حتی مهم‌تر از آن، این روشنفکران به‌تمامی آماده‌اند روایت تنظیم‌شده و پرسوزوگداز اسرائیل از وقایع ۷ اکتبر در شهرک‌های اسرائیلی هم‌مرز با غزه را «بپذیرند».

برخی دیگر که کفن بی‌تفاوتی پوشیده‌اند، چیزی جز سکوت ارائه نمی‌دهند که بسیاری از این قشر خود روشنفکران و مورخان فلسطینی هستند. صدای جمعی که زمانی با همدردی طنین‌انداز می‌شد، اکنون با شرح محتاطانه‌ای پژواک می‌یابد که در برابر خشم ستم‌پدگان هشدار می‌دهد، خشمی وحشیانه و بدوی که فاشیسم راست‌گرا را برمی‌انگیزد. هنگامی که بعضی روشنفکران مانند [جوزیف مسعد](#) اظهارنظر می‌کنند به سوژه‌ی ساحره‌کشی<sup>2</sup> بدل می‌شوند که آنها را سرمشقی می‌کند برای واداشتن دیگران به سکوت.

<sup>2</sup> برای درک ساحره‌کشی نگاه کنید به کالبان و ساحره، نوشته سیلوپا فدریچی. م

## آسیب‌شناسی انتقام‌جویانه‌ی اسرائیل و شکستن دیوار آهنین

وقتی در پیچ‌وخم روایت تاریخی اسرائیل غوطه‌ور شویم، آشکارا می‌بینیم که انتقام فقط یک احساس انتزاعی و زودگذر نیست، بلکه تقریباً به طرز حیل‌گرانه در مرکز عصبی میلیتاریسم اسرائیل جای گرفته است. به وقایعی مانند تورموسیا<sup>3</sup> و حواره<sup>4</sup> فکر کنید: این حوادث صرفاً لحظه‌هایی زودگذر در تاریخ صهیونیسم نیست، بلکه نشانه‌هایی از این است که انتقام رویه‌ی عملکرد صهیونیسم است. در این جا، تناقض واقعی در روایت شاتز درک اشتباه او از نحوه‌ی عملکرد انتقام‌جویی صهیونیست‌ها است - آنها صرفاً به اقدامات فلسطینی‌ها، حرکات تحریک‌آمیز، یا حتی ظرفیت‌شان برای به‌راه انداختن ترور واکنش نشان نمی‌دهند، بلکه از قلمروی متعارف علت و معلول فراتر می‌روند و به دنبال آن‌اند که اساساً این جسارت فلسطینی را که وجود داشته باشند مجازات کنند. حتی (وجود) فلسطینی‌ای مانند رئیس‌جمهور محمود عباس که به اسرائیل اجازه می‌دهد به گسترش مستعمرات شهرک‌نشینان خود در کرانه‌ی باختری ادامه دهد و به دنبال تأمین امنیت و منافع مالی خود باشد، مایه‌ی رنجش شهرک‌نشینان است. تنها چیزی که تشکیلات خودگردان فلسطین (PA) در ازای همکاری امنیتی و مدنی خود با اسرائیل دریافت کرده است، تحریم‌های مالی و تمایل پنهانی (اسرائیل) برای رهایی از وابستگی اسرائیل به همکاری امنیتی تشکیلات خودگردان است.

ما شاهد این نوع تجلی نسل‌کشی در بافت اجتماعی اسرائیل هستیم - نه تنها در راست افراطی بلکه در سیاست دولتی و حتی در میان جریان‌های لیبرال آن. عریان شدن این لحظه‌ی حقیقت‌اشارتی است به اصل مسئله‌ی صهیونیستی. این لحظه‌ای است که در آن ناخودآگاه جمعی صهیونیسم که عمدتاً توسط افرادی چون بتسالال

<sup>3</sup> در ماه ژوئن سال ۲۰۲۳ ده‌ها شهرک‌نشین یهودی به قصبه تورموسایا در شمال شهر رام الله حمله کردند و خانه‌ها و خودروهای فلسطینیان را به آتش کشیدند.

<sup>4</sup> در ماه فوریه سال ۲۰۲۳ حدود ۴۰۰ شهرک‌نشین با تظاهرات در نزدیکی شهرک فلسطینی حواره در جنوب نابلس، ۳۰ خودرو را آتش زدند و بیش از ۱۰ خانه را سوزاندند که در اثر آن ده‌ها فلسطینی زخمی شدند.

اسموت‌ریچ (وزیر دارایی اسرائیل و رهبر حزب «صهیونیسم مذهبی») و ایتامار بن‌گورین (نماینده‌ی راست‌گرای افراطی اسرائیلی که به عنوان یک برتری‌طلب متعصب یهودی توصیف شده است) ظاهر می‌شود، به آگاهی جمعی جریان‌های مختلف در دولت تبدیل می‌شود.

ممکن است شاتز، در کوتاه‌نظری خود، تغییر قابل‌درک موضع روزنامه‌ی معتبر هاآرتس (که او آن را به‌عنوان «روزنامه‌ی فوق‌العاده‌ی اسرائیل» ستایش می‌کند) به یک سخنگوی تبلیغاتی که فریادهایش برای انتقام و درگیری طنین‌انداز می‌شد، نادیده گرفته باشد. اسرائیل پس از ۷۵ سال، سرسختانه تخلف اساسی خود را تکرار می‌کند: نابودی فلسطینیان. فروریختن ۱۸ هزار تن مواد منفجره بر یکی از پرجمعیت‌ترین مناطق جهان از واکنش صرف به حوادث ۷ اکتبر فراتر می‌رود. این نشان‌دهنده‌ی به اسلحه بدل کردن جنون و حمله به جهانی است که جرأت دارد وضعیت موجود حاکم استعمار از طریق اسکان شهرک‌نشینان و اشغال نظامی را به چالش بکشد.

شعارهای شوم «مرگ بر اعراب» نه‌تنها در دکترین دولتی (اسرائیل) تجلی یافته است، بلکه به طرز شگفت‌آوری در ژئوپلیتیک آمریکا نیز طنین یافته است. شاتز که احتمالاً تعصبات یا علاقه‌ی واقعی‌اش به هاآرتس کورس کرده، به طرز غم‌انگیزی از تعامل پیچیده‌ی سیاست و هویت اسرائیل غافل شده است. خطای او در این است که واکنش فلسطینیان را مولد این پاکسازی سیستماتیک قلمداد می‌کند. در واقع، مقاومت فلسطین، در مظاهر بی‌شمارش، به‌عنوان یک تضاد دیالکتیکی در برابر سرکوب طولانی‌مدت ظاهر می‌شود، اما لزوماً تصویر بدترین تمایلات اسرائیل در آینه نیست. درک بهتر این پویایی‌ها مستلزم آن است که ما به هسته‌ی مرکزی منش و رویکرد صهیونیسم در رابطه با «مسئله‌ی عرب» نگاه کنیم.

بنیانگذاران صهیونیسم، مانند زیو ژابوتینسکی، تکلیف‌شان درباره‌ی «شرهای ضروری» که اسرائیل برای ایجاد یک کشور به هزینه‌ی اعراب فلسطینی باید اعمال کند روشن بود. «دیوار آهنین» ژابوتینسکی در واقع آینه‌ی دکترین نظامی کنونی اسرائیل است: تعهدی جدی به قدرت نظامی با برافراشتن «دیوار آهنین» که اعراب در نهایت مجبور به آستی با آن خواهند شد.

دکترین دیوار آهنین به این درک منتهی می‌شود که گفت‌وگو میان صهیونیسم در یک بازی «حاصل صفر»<sup>۵</sup> با بومیان به نقطه‌ی اوج خود می‌رسد - یعنی معادله‌ی وجودی «یا ما یا آنها». برای رهایی از این چرخه، برچیدن این دیوار - برای به چالش کشیدن اعتماد اسرائیل در ایجاد دائمی یک «راه‌حل نظامی» برای یک مخصصه‌ی سیستماتیک و سیاسی، ضروری است. صرف‌نظر از این که ما آن را تأیید یا محکوم کنیم، این دقیقاً همان چیزی است که فلسطینیان در ۷ اکتبر برای دستیابی به آن تصمیم گرفتند.

### ناسزاگویی فلسطینیان و «جنون منطقی» اسرائیل

در ارزیابی رویدادهای ۷ اکتبر، باید قواعد پیشاپیش موجود درگیری نظامی را لحاظ کنیم، قواعدی که بسیاری از آنها را اسرائیل پیش از این، در طول ۱۶ سال محاصره‌ی غزه و کارزار ضد شورش خود، وضع کرده بود. باید مجموعه‌ای از عوامل سیاسی و اجتماعی را هم در نظر بگیریم که پس‌زمینه‌ی یک رویداداند. شاتز در روایت خود به برخی از این عوامل اشاره می‌کند، اما ظاهراً آنها را کنار می‌گذارد و به فلسطینی‌ها نوعی انتقام‌جویی آزلی که انگیزه‌ی اعمال آنها است، نسبت می‌دهد. در استدلال شاتز، ما با این تصور مواجه می‌شویم که اگر مبارزان فلسطینی حملات خود را صرفاً به اهداف نظامی محدود می‌کردند، ممکن بود به نوعی «مشروعیت» ظاهری دست پیدا کنند. شاید این راهبرد می‌توانست از محکومیت شدیدی که معمولاً با تصویر مبارز فلسطینی ناسزاگو در تخیل جمعی غربی عجین است، جلوگیری کند، تصویری که اسرائیل و ایالات متحده سعی کردند آن را با داعش ترکیب کنند. اما باید به پیشنهاد شاتز با بدبینی نگاه کنیم، چرا که این پیشنهاد چندین مقطع مهم در تاریخ درگیری نظامی اسرائیل با مقاومت را نادیده می‌گیرد.

به‌عنوان مثال، حمله‌ی زمینی اسرائیل به لبنان در سال ۲۰۰۶ را در نظر بگیرید؛ جایی که تمایز بین اهداف نظامی و غیرنظامی به‌سرعت از بین رفت و منجر به تلفات قابل‌توجه غیرنظامیان لبنانی و کشته شدن بیش از ۱۲۰۰ نفر شد. و این پاسخ اسرائیل

<sup>۵</sup> حاصل صفر یک مدل ریاضی از وضعیتی است که سود یک طرف، دقیقاً برابر با زیان طرف مقابل است.

به چه حمله‌ای بود؟ هدف قرار دادن یک واحد نظامی اسرائیل - یک هدف نظامی مشروع از نظر شاتز.

به همین ترتیب، رבוته شدن سرجوخه گیلعاد شلیط در غزه، واکنش نظامی تلافی‌جویانه‌ای را برانگیخت که به غیرنظامیان فلسطینی آسیب مستقیم وارد کرد و منجر به کشته شدن نزدیک به ۱۲۰۰ نفر شد. این موارد بر درهم‌تنیدگی اهداف نظامی و جمعیت غیرنظامی در صحنه‌ی درگیری تأکید می‌کند. نه تاریخ درگیری و نه گفتمان آمریکایی و اسرائیلی هرگز این تمایز میان نظامیان و غیرنظامیان را لحاظ نکرده است و حزب الله و حماس، چه سربازان و چه غیرنظامیان را هدف قرار دهند، همچنان سازمان‌های تروریستی محسوب می‌شوند. همچنین شدت پاسخ به عملیات‌ها واقعاً متفاوت نیست - در نهایت، آنچه به اصطلاح «دکترین ضاحیه»<sup>6</sup> خوانده می‌شود، در واکنش به دستگیری و کشتن سربازان اسرائیلی توسط حزب‌الله تدوین شد.

دکترین ضاحیه امروز در غزه مشهود است. اسرائیل اعلام کرده است هرگونه حمله‌ای علیه خود که آن را اساسی بداند، پاسخی منجر به تخریب همه جانبه‌ی زیرساخت‌های مدنی و دولتی، از جمله بمباران روستاها، شهرها و شهرک‌ها تا «عصر حجر» از طریق تخریب عمده در پی خواهد داشت. به عبارت دیگر، هر نوع مقاومتی، صرف نظر از هدف، با سیاست زمین سوخته از هوا مواجه خواهد شد.

اما آنچه در این میان بیشترین اهمیت را دارد نه واکنش نظامی نامتناسب اسرائیل (که حتی زمانی که مبارزان به اهداف «مشروع» حمله می‌کنند یکسان باقی می‌ماند) بلکه تکامل سبک جنگ و عملیات ضدشورش اسرائیل است. این قواعد درگیری نظامی که عمدتاً توسط اسرائیل وضع شده است، باید پس‌زمینه‌ی اساسی هر ارزیابی از عملیات ۱۷ اکتبر را تشکیل دهد.

در دو دهه‌ی گذشته، اسرائیل به سمت نوعی از جنگ حرکت کرده است که تلاش می‌کند نبرد را از جنگ حذف کند، شیوه‌ای که در آن اسرائیل ترجیح داده سربازان و

<sup>6</sup> «دکترین ضاحیه» به نوعی استراتژی نظامی اطلاق می‌شود که اساس آن این است که در جنگ نامتقارن شهری، ارتش به‌عمد زیرساخت‌های غیرنظامی را هدف قرار دهد تا با فشار بر افراد غیرنظامی و تحمیل رنج بیشتر به آن‌ها، بازدارندگی افزایش یابد.

ارتش خود را در فاصله‌ی دور نگه دارد و در عین حال، به نیروی هوایی قدرتمند خود به‌عنوان ابزاری برای اقدام تهاجمی تکیه کند. این راهبرد را در طول جنگ‌های گذشته‌ی خود در غزه با هدف حفظ جان سربازان خود و در عین حال کشتن صدها فلسطینی، عمدتاً غیرنظامی، به کار گرفته است. در سال ۲۰۲۱، اسرائیل با اعلام عملیات زمینی به قصد هدف قرار دادن تونل‌های زیرزمینی و از میان برداشتن تعداد زیادی از مبارزان فلسطینی، در واقع سعی کرد مبارزان فلسطینی را فریب دهد. عملیات موسوم به «عملیات مترو» به دلیل ناباوری فلسطینی‌ها مبنی بر این‌که اسرائیل واقعاً وارد نوار غزه خواهد شد، تا حدی شکست خورد. تا سال‌ها، اتکا به نیروی هوایی در کنار جمع‌آوری اطلاعات، اسرائیل را به ارتشی تک‌بُعدی تبدیل کرد که با تمام محدودیت‌های عملیاتی و کارایی محدود در هدف‌گیری جنگنده‌ها، از کنترل هوایی برای عملیات‌های ضدشورش استفاده و در عین حال فضاهای غیرنظامی فلسطینی را ویران می‌کرد.

اسرائیل روشی را برای کشتن بدون ریسک کشته شدن انتخاب کرده است. این استراتژی دشمنان اسرائیل را برانگیخته تا در پاسخ به بی‌میلی آشکار اسرائیل برای درگیری‌های زمینی، راه‌های جایگزین را پی بگیرند - اگر شما به سراغ ما نیایید، ما به سراغ شما خواهیم آمد. همان‌طور که کلاوزویتس<sup>7</sup> گفته بود جنگ، ذاتاً دیالکتیکی است، شبیه به یک «دوئل» که در آن هر طرف از تخصص فنی، عزم، ساختار سازمانی، فرماندهی و کنترل، و اطلاعات برای حفظ موقعیت برتر خود استفاده می‌کند. این چیزی است که در ۷ اکتبر اتفاق افتاد. این پاسخ فلسطینی‌ها به وضعیت تاکتیکی موجودی بود که اسرائیل تحمیل کرده بود.

درک این نکته ضروری است که مقاومت فلسطینی در نوار غزه برنامه‌ریزی برای این عملیات را در سال ۲۰۲۲ آغاز کرد، تنها یک سال پس از آن که «عملیات مترو» اسرائیل نتوانست به نتایج موردنظر خود دست یابد. برنامه‌ریزان نظامی فلسطینی چندین عامل مهم را در برنامه‌ریزی خود در نظر گرفتند. یکی از آنها عدم تمایل مکرر

<sup>7</sup> کارل فون کلاوزویتس (۱۸۳۱-۱۷۸۰) اندیشمند نظامی و از ارتشیان پروس بود. اثر او در مورد جنگ سرچشمه نظریات راهبردی در علم نظامی بوده و از ارزش بالایی برخوردار است.



اسرائیل به دخالت مستقیم در غزه بود، اما فشارهای سیاسی و اجتماعی نیز وجود داشت که مقاومت را به سمت آن نوع خاص از عملیات ۷ اکتبر سوق داد. این فشارها شامل کندی و محدودیت در بهبود شرایط زندگی در نوار غزه و فقدان یک سیاست روشن بود. به عبارت دیگر، همه‌ی راه‌های سیاسی، دیپلماتیک و حقوقی آزموده شده و به بن‌بست رسیده بودند.

علاوه بر این، تلاش‌های عمدی اسرائیل برای مشروعیت‌زدایی از تشکیلات خودگردان با اعمال تحریم‌های مالی، چرخش به سوی راه‌حل‌های نظامی را تشدید کرده است. قدرت بخشیدن به جناح‌های راست اسرائیل و همچنین تلاش‌های شهرک‌نشینان تندرو برای تغییر وضعیت موجود در اورشلیم و گسترش شهرک‌های غیرقانونی در کرانه‌ی غربی، بر هیزم آتش افزوده است. و هنگامی که فلسطینی‌ها بدون ایجاد تهدیدی جدی در طول راهپیمایی بزرگ بازگشت،<sup>8</sup> در تظاهرات شرکت کردند، با واکنشی نامتناسب و مرگبار مواجه شدند، صدها تظاهرکننده قربانی تیراندازی تک‌تیراندازها شدند که به معلولیت مادام‌العمر آنها انجامید.

شاتز برخی از این شرایط زمینه‌ای را بدون درک واقعی معنای آنها ذکر می‌کند. این شرایط نشان می‌دهد انتظار از فلسطینی‌ها برای حفظ رویکرد عدم‌خشونت با توجه به موقعیت جهانی اسرائیل چه گستاخانه است - دولتی که ظاهراً قادر است خشونت نمادین، ساختاری و فیزیکی را با مصونیت از هر گونه مجازات اعمال کند. چند سال پیش، ایالات متحده به دیوان بین‌المللی کیفری نسبت به پیگیری هرگونه ادعای جنایی علیه رهبران اسرائیلی متهم به جنایات جنگی هشدار داد. اروپا نه کشور فلسطین را به رسمیت شناخته و نه تحریمی علیه اسرائیل وضع کرده است. جهان پیام روشنی به فلسطینی‌ها فرستاده است: هیچ مهلت قانونی، هیچ گره‌گشایی سیاسی در کار نیست. تنها حمایت محدودی از خشونت‌پرهیزی، و محکومیت‌های گاه و بیگاه در زمانی و در صورتی که اسرائیل مرتکب جنایت شود، در کار خواهد بود. در حقیقت، این اصرار بر

<sup>8</sup> تظاهرات بزرگ بازگشت از مارس ۲۰۱۸ تا نوامبر ۲۰۱۹ هر هفته علیه اشغالگری اسرائیل برگزار می‌شد. در این تظاهرات اسرائیل جان ۳۱۶ فلسطینی را گرفت و ۳۵۷۰۳ نفر زخمی شدند.

عدم خشونت توسط جامعه‌ی بین‌المللی خود خشونت است، زیرا این امر در واقع دعوتی است برای فلسطینی‌ها به تسلیم شدن و مرگ.

## مسئله‌ی مرگ غیرنظامیان

می‌توان به شاتز ارفاق کرد و فرض گرفت که او لزوماً با این دستور جزمی علیه خشونت سیاسی موافق نیست و تردید او بیشتر در انتخاب هدف - غیرنظامیان - و شاید در نحوه‌ی قتل‌عام آنها نهفته است. اما در اینجا، شاتز پیشاپیش بیش از حد تسلیم روایت رسمی اسرائیل شده است، و مهم‌تر از آن، او مجموعه‌ی دیگری از عناصر زمینه‌ای در برنامه‌ریزی نظامی برای عملیات طوفان الاقصی را نادیده می‌گیرد.

یکی از این عناصر به سرشت متمایز جامعه‌ی اسرائیل مربوط می‌شود. لایه‌های مختلف ساختار دفاعی اسرائیل نزدیکی جغرافیایی تأسیسات نظامی و شهرک‌های غیرنظامی آن، و از جمله حضور گسترده‌ی نیروهای پلیس آموزش دیده‌ی نظامی در مناطق غیرنظامی را شامل می‌شود. مالکیت گسترده‌ی اسلحه، به‌ویژه در مناطق مرزی همجوار غزه، برای هرگونه برنامه‌ریزی نظامی یا عملیات تهاجمی نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

این دیدگاه به این معنا نیست که همه‌ی اسرائیلی‌ها سرباز و در نتیجه اهداف مشروع هستند. با این حال، این وضعیت خاص شامل تملک اسلحه توسط شهرک‌نشینان نقش مهمی در دیکته کردن سیاست «ریسک نکردن» ایفا می‌کند - سیاستی که بسیاری از سازمان‌های نظامی - غربی یا شرقی، متمدن یا وحشی - آن را در اجرای عملیات نظامی خود لحاظ می‌کنند. سیاست زمین سوخته‌ی اسرائیل، که شامل استفاده از نیروی آتش چندلایه‌ی آن در مانورهای تهاجمی، ایجاد «کمربندهای آتشین» و حرکت آهسته برای جلوگیری از مرگ سربازان خود می‌شود، همین را به ما می‌گوید.

روایت غالب اسرائیل بر این مبناست که حمله‌ی اکتبر هیچ هدف استراتژیک اساسی جز انتقام‌جویی صرف و خون‌ریزی عمدی نداشت. در مقاله‌ی شاتز گاهی به نظر می‌رسد که او، به‌رغم اعتقاد خود، این روایت را درونی کرده است. ما نیازمند ارزیابی هوشیارانه‌تری هستیم.

با اطلاعات موجود، می‌توان حدس زد که این عملیات سه هدف تاکتیکی اصلی داشت: اسیر کردن سربازان اسرائیلی در ازای اسرای فلسطینی، دریافت اطلاعات یا سلاح از پایگاه‌های نظامی متعدد اسرائیل، و این که پاکسازی و بازپس‌گیری آسان مناطق هم‌مرز با غزه را برای هر نیروی پلیسی یا نظامی دشوار کنند، کاری که احتمالاً با مذاکره بر سر گروگان‌هایی که در شهرک‌های هم‌مرز غزه نگه داشته‌اند انجام داده و می‌دهند.

این بدان معنا بود که جنگجویان در داخل شهرک‌های اسرائیلی اردو زدند تا بازپس‌گیری این مناطق هم‌جوار غزه را به تأخیر بیندازند. آنها این کار را با جنگیدن یا مذاکره برای مدت طولانی برای آزادی گروگان‌ها انجام دادند و در عین حال مانع از مقاومت غیرنظامیان در برابر مانور عمیق در داخل خاک اسرائیل شدند. مشکل این است که شواهد فزاینده‌ای نشان می‌دهد که اسرائیل علاقه‌ای به مذاکره بر سر گروگان‌ها نداشت و در عوض با گلوله‌باران شهرک‌های خود برای کشتن جنگجویان که شاید منجر به کشته شدن غیرنظامیان خود نیز شد، بازپس‌گیری مناطق هم‌جوار نوار غزه را در اولویت قرار داد.

البته این به این معنا نیست که بسیاری از رزمندگان فلسطینی از دستورات خود تجاوز نکرده‌اند یا همه‌ی مبارزان فلسطینی به‌طور هماهنگ عمل کرده‌اند، اما نشان می‌دهد که هدف استراتژی نظامی فلسطین به تعویق انداختن و فوت وقت بود، در حالی که استراتژی اسرائیل بر بازپس‌گیری سریع قلمروش متمرکز بود. و بسیار بعید است که این سیاست، حداقل میزان تلفات غیرنظامیان را تشدید نکرده باشد. شهادت‌های متعدد بازماندگان اسرائیلی نشان می‌دهد که واحدهای نظامی و پلیس اسرائیل ممکن است در نبردهای اطراف غزه حدّ احتیاط را رعایت نکرده باشند. این شواهد گروهی از اسرائیلی‌ها را تشویق کرده تا با نوشتن نامه‌ای سرگشاده هموطنان خود را به مطالبه‌ی شرحی حقیقی از وقایع ۷ اکتبر ترغیب کنند.

بنابراین، تفاوت اصلی میان زمانی که اسرائیل مرتکب جنایت علیه غیرنظامیان فلسطینی می‌شود و زمانی که فلسطینی‌ها این جنایات را انجام می‌دهند، از شبکه‌ای بین‌المللی نشأت می‌گیرد که منطق نهفته در اقدامات نظامی اسرائیل را مشروعیت

می‌بخشد، و آن را شفاف‌سازی و مدون می‌کند. این امر به جنایات اسرائیل ظاهری ارجمند می‌دهد، حتی زمانی که منطق زیربنایی عمیقاً متناقض و پرابراد به نظر می‌رسد یا به‌ظاهر کشتار گسترده‌ی غیرنظامیان فلسطینی در غزه را توجیه می‌کند. وقتی ادبیات هر اندیشکده‌ی نظامی غربی و اسرائیلی را مرور می‌کنیم، آشکار می‌شود که برای مثال جنگ شهری ذاتاً پیچیده است. چنین سناریوهای جنگی اغلب منجر به تلفات غیرنظامی متعدد می‌شود و ممکن است نیاز به حمله به تأسیسات غیرنظامی از جمله بیمارستان‌ها داشته باشد، همانطور که در برخی مقالات تحقیقاتی مشخص شده است. اسرائیل اغلب از این استدلال برای آماده کردن مخاطبان بین‌المللی برای کشتار دسته‌جمعی فلسطینیان استفاده کرده است. این توجیهات نظامی سپس به رسانه‌های جریان اصلی سرازیر می‌شود، جایی که اغلب در روایاتی پوشانده می‌شوند که فلسطینیان را به‌خاطر اقدامات مرگبار سیستماتیک اسرائیل مقصر می‌دانند. سخنگویان آمریکایی که با تکرار این شعار که خب «جنگ منجر به مرگ غیرنظامیان می‌شود» این کشتارها را ناچیز تلقی می‌کنند، اما از همین رفتار در بافتار جنگ روسیه علیه اوکراین وحشت‌زده می‌شوند.

حماس می‌تواند وحشی باقی بماند و اسرائیل متحد قوی «دمکراتیک و لیبرال» ایالات متحده. اولی حرکت بی‌خردانه و خشونت‌ی کفرآمیز را اعمال کرده، در حالی که دومی مجری حملات حساب‌شده و روشمند، یعنی شکل مقدسی از خشونت است. و کل این دوگانگی متقدم است بر این سؤال که آیا منطق نظامی عملیاتی در مانور تهاجمی فلسطین در ۷ اکتبر وجود داشت یا خیر.

آدام شاتز با کندوکاو نکردن در منطق نظامی حمله، نمونه‌ای از بی‌زاری از رویارویی با واقعیت خشونت و منطق‌هایی که به آن جان می‌بخشد را نشان می‌دهد، اجتنابی که در میان بعضی روشنفکران خاص رایج است. مسئله فقط امتناع از نور انداختن بر روی این موضوعات نیست، بلکه این امتناع غامض بودن مواجهه با منطق خشونت فلسطینی را نشان می‌دهد، به‌ویژه در محیطی که این خشونت را به‌سادگی واهی، نفرت‌انگیز و از نظر اخلاقی نازل می‌داند. به همین دلیل است که مقاله‌ی شاتز حتی بیشتر هم شگفت‌انگیز است: مقاله‌ی او تلاش می‌کند خشونت فلسطینی را رمزگشایی کند، اغلب

به برخی از زمینه‌های سیاسی و اجتماعی اشاره می‌کند، با این حال به میل غریزی برای انتقام بازمی‌گردد.

شاید آنچه در هر قضاوت اخلاقی اهمیت دارد این باشد که این قضاوت‌ها باید با سخت‌گیری و به‌دقت در مواجهه با شواهد قرار گیرند، به‌ویژه زمانی که اسرائیل از به اشتراک گذاشتن بسیاری از شواهدی که دارد خودداری می‌کند. آیا حماس دستور کشتار غیرنظامیان را صادر کرد یا کشتار غیرنظامیان افراط و تفریط از جانب جنگجویان بود؟ چند نفر از اسرائیلی‌ها در تبادل آتش با رزمندگان کشته شدند؟ آیا تلاش نظامی اسرائیل برای بازپس‌گیری مناطق هم‌مرز غزه حضور غیرنظامیان اسرائیلی را لحاظ کرده است؟ این سؤالات مهم‌اند، نه‌تنها به این دلیل که تصویر واضح‌تری به ما ارائه می‌دهند، بلکه به این دلیل که روایت رسمی اسرائیل از وقایع، برای توجیه عملیات هوایی مشابه آنچه در درسدن آلمان رخ داد،<sup>۹</sup> علیه غزه و کشتار دسته‌جمعی فلسطینیان به کار گرفته شد. مسئله فراتر از قضاوت اخلاقی صرف است. این‌جا مسئله استفاده از زخمی اخلاقی به‌عنوان سلاحی برای توجیه ارتکاب قتل‌عام است.

کاوش در منطق نظامی این حمله همچنین نشان می‌دهد که قیاس تاریخی شاتز - معادل‌سازی اقدامات تهاجمی فلسطین با نبرد فیلیپ ویل در الجزایر فرانسه - کاملاً هم دقیق نیست. هدف اصلی نبرد فیلیپ ویل نشانه گرفتن غیرنظامیان بود و این فرض که هدف اصلی ۷ اکتبر نیز غیرنظامیان بودند نادیده گرفتن واقعیت رخدادهاست. باز هم، این بدان معنا نیست که غیرنظامیان کشته نشده‌اند، و همچنین به این معنا نیست که مبارزان فلسطینی در کشتار غیرنظامیان دست نداشته‌اند، اما این فرض چیزی در مورد نحوه‌ی درک این اقدامات از سوی دیگران را بر ما آشکار می‌کند: به نظر می‌رسد شاتز این برداشت شایع را درونی کرده که مبارزان فلسطینی فرومایه‌اند، و این همان

<sup>۹</sup> بمباران درسدن حمله‌ای به شهر درسدن، مرکز ایالت زاکسن آلمان بود که در واپسین ماه‌های جنگ جهانی دوم در جبهه اروپا رخ داد. در چهار یورش بین ۱۳ تا ۱۵ فوریه ۱۹۴۵، ۷۷۸ بمب‌افکن نیروی هوایی سلطنتی بریتانیا و ۵۲۷ بمب‌افکن نیروهای هوایی ایالات متحده بیش از ۳۰۹۰۰ تن بمب انفجاری قوی و بمب‌های آتش‌زا (بمب‌های بشکه‌ای و فسفری) بر این شهر فرو ریختند.

چیزی است که او را بر آن داشته تا این عملیات را در وهله‌ی اول با فیلیپ ویل مقایسه کند.

یکی از مهم‌ترین پیامدهای نبرد فیلیپ ویل این بود که به چشم‌انداز جنبش «راه سوم» پایان داد که جمعیت عرب الجزایر را با مهاجران فرانسوی پیوند می‌داد. در فلسطین، آن «راه سوم» دو دهه پیش به پایان رسید و به ائتلافی بسیار ضعیف تبدیل شد که توسط برخی سازمان‌های حقوق بشر و صداهای اقلیت‌گرا در اسرائیل بدون هیچ تأثیر سیاسی واقعی دنبال می‌شد. بهترین شاخص این پایان، فقدان هر نوع اشاره به فلسطینیان در جریان جنبش اعتراضی اسرائیل علیه اصلاحات قضایی دست‌راستی (در ماه‌های اخیر) است.

علاوه بر این، هر جنگ یا نبردی یک رویداد منحصر به فرد در دوره‌ی تاریخی خود است، و قیاس‌های گذشته بیش از آنکه خوانش زمان حال را تسهیل کند، حقایقی را درباره‌ی کسانی آشکار می‌کنند که چنین مقایسه‌هایی را انجام می‌دهند.

## عواقب ناگوار ۷ اکتبر

حتی شاتز نیز باید بداند که فلسطین پس از سال‌ها کنار گذاشته شدن به‌عنوان امری فاقد موضوعیت در مراکز قدرت، از جمله در سیاست عدم مداخله‌ی بایدن، اکنون به‌عنوان یک موضوع مبرم به صحنه‌ی بین‌المللی بازگشته است. علاوه بر این، روش تعامل فعلی ائتلاف‌های جهانی این احتمال را پیش می‌کشد که در صورت وقوع درگیری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و همچنین واکنش شدید اقتصادی، شرایط ممکن است بتواند بهبود اقتصاد جهانی از فشارهای تورمی را دشوارتر کند. ناگفته نماند که لفاظی‌های بایدن ممکن است بتواند رأی‌دهندگان زیر سی سال را در انتخابات آتی نسبت به او بیگانه کند.

شاید بایدن از این موضوع غافل باشد که وقتی پای فلسطین به میان می‌آید، هیچ اتفاق نظری در مورد جنگ طولانی و خونین وجود ندارد. فلسطینی‌ها شبکه‌ای از حمایت (خارجی) ایجاد کرده‌اند که شامل سازمان‌های جامعه مدنی، جنبش‌های سیاسی و اشکال مختلف مبارزات متقابل در ایالات متحده در میان مترقی‌ها و چپ‌ها - و حتی گاهی اوقات در راست‌های محافظه‌کار است. این ائتلاف‌ها شروع به ایجاد اختلاف نظر

در کشورهای غربی کرده‌اند، نوعی اختلاف‌نظر که مثلاً برای اجماع غرب در مورد حمایت از اوکراین دیده نمی‌شود.

با این حال، تنها چیزی که ما از شاتز در این زمینه دریافت می‌کنیم، نظری ابراز شده در مکاتبات ای‌میلی او با محقق فلسطینی [یزید صایغ](#) است که از لحاظ تاریخی مبارزات فلسطینی را کم‌اهمیت جلوه داده و ناتوانی این مبارزات را در تأثیرگذاری قابل‌توجه بر نظام بین‌المللی مطرح کرده است. ایمیل صایغ به شاتز تلویحاً ترس او را از این که پیامدهای ۷ اکتبر روندهای فاشیستی را تسریع خواهد کرد، ابراز می‌کند، چیزی شبیه به سارا یوو ۱۹۱۴ یا کریستال ناخ<sup>10</sup> ۱۹۳۸. این‌جا حرفی از این نیست که چرا فاشیسم اساساً در غرب در حال گسترش است، یا شاید مهم‌تر از آن، این که چگونه زندگی روزمره تحت یک دولت آشکارا فاشیست - که وزیر دارایی آن علناً یک «طرح قاطع» را برای فلسطینیان اعلام کرد که مدت‌ها قبل از ۷ اکتبر به پاکسازی قومی تبدیل شد - ما را به این نقطه رسانده است.

اما تناقضی خیره‌کننده در مقاله‌ی شاتز به چشم می‌خورد که به‌رغم وضوح، به نظر می‌رسد که او نسبت به آن نابینا است: وقتی شاتز مقاله‌ی خود را با شناسایی اهداف سیاسی حمله‌ی فلسطین شروع می‌کند، می‌توانید آن را ببینید، اما سپس آنها را به آسیب‌شناسی‌های «انتقام‌جویانه»<sup>۱۱</sup> صرف تقلیل می‌دهد. او تشابهات تاریخی خاص، مانند حمله‌ی تت در ویتنام<sup>۱۱</sup> را رد می‌کند، بدون این که دلیل دیگری جز بیزاری خود

<sup>10</sup> در نهم و دهم نوامبر ۱۹۳۸، رهبران نازی، یک سری پوگروم (آزار و کشتار عمومی) علیه یهودیان آلمان و دیگر سرزمین‌هایی که اخیراً به آلمان پیوسته بودند به راه انداختند. به دلیل شیشه‌های شکسته‌ای که پس از تخریب و ویرانی فروشگاه‌های یهودیان، کنیسه‌ها و خانه‌های یهودیان روی زمین‌های خیابان‌ها ریخته شده بود، این رویداد به نام کرسنال ناخ (شب شیشه‌های شکسته) معروف شد.

<sup>11</sup> حمله‌ی تت یکی از بزرگ‌ترین عملیات‌های نظامی جنگ ویتنام بود که در سال ۱۹۶۸ توسط نیروهای ویت‌کنگ و ارتش ویتنام شمالی در مقابل نیروهای ویتنام جنوبی، ایالات متحده و متحدان آنها انجام شد. حملات اولیه باعث حیرت ارتش آمریکا و ویتنام جنوبی شد و آنها به‌طور موقت کنترل تعدادی از شهرستان‌های مختلف را از دست دادند، اما به سرعت به بازبایی خود پرداختند و این حملات، به وارد شدن تلفات زیادی به نیروهای کمونیست منجر شد. این حمله منجر به تأثیر عمیقی بر دولت آمریکا و

از خشونت را توضیح دهد. این مشاهدات نامتجانس هستند. یا فلسطینی‌ها اهداف سیاسی داشتند و در واقع فضای سیاسی را باز کردند که سال‌ها بسته بود، یا آنها بازیگران غیرمنطقی و وحشی هستند که توسط موج عظیمی از احساسات هدایت می‌شوند.

برنامه‌ریزی دقیق، «حیله‌گری» استراتژیک و دور زدن موفقیت‌آمیز دفاع اسرائیل، همگی به یک مانور عمدی‌تر اشاره می‌کنند (که شاتز هنگام تقبیح کیفیت «دل‌سردکننده»ی ماهیتِ روشی زیاده‌روی‌های مبارزان به آن اذعان می‌کند). سیستم ائتلاف درونی مقاومت فلسطین اهرم قابل‌توجهی را فراهم می‌کند که هم واکنش اسرائیل و هم موقعیت آمریکا را در منطقه پیچیده می‌کند. در واقع، یک چشم‌انداز مهم در حال ظهور این است که شهرت اسرائیل به‌عنوان یک بازیگر استراتژیک حساب‌شده، منطقی و شایسته با سوءظن جدی مواجه است. این کشور در حال مبارزه برای بازسازی وجهه‌ی خود است و به‌طور فزاینده‌ای به دارایی‌ها و قدرت ناتو متکی می‌شود. این اتکای فزاینده به ناتو، اسرائیل را در موقعیتی قرار می‌دهد که متحد اصلی آن یعنی ایالات متحده، که در تمایل اسرائیل برای تشدید نزاع در منطقه با این کشور هم‌سو نیست، بتواند بر تصمیمات سیاسی آن تأثیر بگذارد. در حال حاضر، به نظر می‌رسد که اسرائیل هدف خاصی جز «انتقام» مشخص نکرده است. دیدار چند روز پیش بلینکن همین امر را تأیید کرد که وزیر امور خارجه‌ی ایالات متحده متوجه شده است که نتانیاهو استراتژی‌ای برای خروج از این وضعیت ندارد.

در نهایت، چرا حمله به عصب‌های اصلی اسرائیل - بازدارندگی و قدرت نظامی آن - منجر به تجربه‌ای فروتنانه که ممکن است راه‌های جدیدی را برای راه‌حل سیاسی جدید باز کند نشود؟ در حالی که در گرماگرم نبرد و با توجه به قصد اسرائیل برای نسل‌کشی فلسطینیان، چنین چشم‌اندازهایی دور به نظر می‌رسد، نبرد واقعی در زمین چیزی است که آینده را رقم خواهد زد. نوشتار شاتز در این جاست که قانع‌کننده نیست،

---

شوک عمومی ایالات متحده شد چون رهبران سیاسی و نظامی آنها بر این باور بودند که کمونیست‌ها به دلیل شکست‌های قبلی، قادر به راه‌اندازی چنین تلاش‌های گسترده‌ای نبودند.



زیرا او پیشاپیش تصمیم می‌گیرد احتمالاتی را مسدود کند که ممکن است از پیامدهای ۷ اکتبر به وجود بیایند.

شاتز با دور زدن کاربرد سیاسی و منطق نظامی و محدود کردن آنها به «انتقام» صرف، این واقعیت را نادیده می‌گیرد که همه‌ی جنگ‌ها و نبردها، هر چقدر هم که وحشتناک، خونین و غم‌انگیز باشد، در نهایت ممکن است فضایی را برای احتمالات جدید - حتی امکانات امیدوارکننده - ایجاد کنند. او به یک تفسیر ویران‌شهری (دستوپیایی) وفادار می‌ماند که رنگی تیره‌تر به آینده‌ی فلسطین و جهان می‌زند. شاید در این مورد حق با او باشد - که در نهایت، همه بازنده خواهند بود، و این که متروپل<sup>12</sup> آمادگی واسازی قومی-مذهبی و قدرت ملی خود را ندارد. شاید خود مقاله‌ی شاتز نشانه‌ی این امر باشد. شاید اصرار بر حفظ سلطه و هژمونی، پژواک فاشیسم را در سراسر غرب تشدید می‌کند. اما این خط فکری، جهان را آن گونه که فلسطینیان تجربه و درک می‌کنند، نادیده می‌گیرد - یعنی تا زمانی که اسرائیلی‌ها در این اطمینان قاطع از قدرت فراگیر خود زندگی می‌کنند، اراده‌ای برای تغییر واقعیت فلسطینیان وجود ندارد. و حتی اگر مقاومت فلسطین نتواند پیروزی نسبی در این نبرد به دست آورد، روی دیگر سکه مرگی آهسته می‌بود.

## خشونت و قانون

کاهلی و بی‌قیدی است اگر به رویکرد شاتز به قانون در رابطه با خشونت فلسطینی‌ها نپردازیم. قانون در دوزخیان روی زمین مشاهده می‌کند که خشونت از سوی استعمار شده منجر به نوعی کاتارسیس و خودشناسی می‌شود - همانطور که شاتز تأکید می‌کند «سم‌زدایی» - که در آن خشونت فقط یک بی‌رحمی خام نیست، بلکه یک آیین دگرگون‌کننده است که لکه‌های انقیاد را پاک می‌کند. با این حال، شاتز به سرعت اشاره می‌کند که قانون لزوماً این چشم‌انداز را به فال نیک نمی‌گرفت - با توجه به کابوس پیش‌رونده‌ی آینده‌ی پسااستعماری که در آن آزادی‌بخش به ستمگر تبدیل می‌شود و الگوهای سلسله‌مراتب استعماری در دولت نوپای پسااستعماری

<sup>12</sup> metropole

بازسازی می‌شوند. درست است که شاتز به برخورد ظریف فانون با نقش خشونت در استعمارزدایی اشاره می‌کند، که در مورد تجلیل‌های نیهیلیستی از فایده‌ی روان‌شناختی خشونت هشدار می‌دهد، زیرا خطر پنهان کردن تأثیر ویرانگر خشونت بر کسانی که آن را اعمال می‌کنند، دارد.

اما حتی همان‌طور که شاتز به‌درستی به این موضوع اشاره می‌کند، او کاملاً به دامنه‌ی کار فانون وفادار نمی‌ماند. فانون نه‌تنها در مورد سراب‌های آگاهی ملی هشدار داد، بلکه از یک تغییر دیالکتیکی به یک افق گسترده‌تر انسانی و سوسیالیستی دفاع کرد. فانون بدون توجه به سایه‌ای که خشونت ایجاد می‌کند، در نهایت خشونت را به‌عنوان یک ضرورت در محدوده‌ی سرکوب استعماری، و به‌عنوان ابزاری استراتژیک و سیاسی که برای از بین بردن ساختارهای استعماری ضروری است، می‌دانست. شاتز بدون شک از این موضوع آگاه است، اما او آن را به خوانش خود از مخمصه‌ی فلسطین ترجمه نمی‌کند.

محور گفتمان فانون در مورد آزادی این بود که عمیقاً در جنبشی ریشه داشت که واقعاً به آن متعلق بود. او یک فرد خارجی نبود که در مورد مبارزانی که با آنها در تعامل بود قضاوت یا به آنها توهین کند. او منتقدی درونی بود که می‌توانست پتانسیل‌ها و مشکلات درون جنبش ضد استعماری را شناسایی کند. مهم‌تر از آن، فانون همچنین بر روی توانایی مستعمره نه تنها بر روی رهایی خود از استعمار شهرک‌نشینان بلکه بر توان آن در رهایی متروپل از خودش شرط بسته بود. تخیل رادیکال نهایی او همین‌جا نهفته است.

این همان نوع تعامل انتقادی واقعی با مقاومت فلسطین است که ما به آن نیاز داریم. این فقط در مورد موضع فلسطین در برابر پاکسازی قومی، یا مبارزه‌ی خود برای بازپس‌گیری فلسطین نیست - بلکه، این یک جنبش آزادیبخش با طنین جهانی است که نشان‌دهنده‌ی یک مبارزه‌ی جهانی است. در حالی که شخصیت‌هایی مانند یزید سیغ و آدام شاتز معتقدند که خشونت ۷ اکتبر به فاشیسم دامن می‌زند، اما این پتانسیل را نیز دارد که راه را برای افق انسانی گسترده‌تر هموار کند. جنبش‌های فلسطینی، علی‌رغم کاستی‌هایشان، به چیزی بیش از نقد منفعلانه نیاز دارند، و کناره‌گیری و محکومیت‌های شدیدی که روشنفکران نشان می‌دهند، غالباً ملاحظات عمیق‌تر یا رد

آشکار مبارزه‌ی آزادی‌بخش فلسطین، را پنهان می‌کنند، اگر نگوییم صرفاً آن را تحقیر می‌کنند.

آیا فلسطینی‌ها باید به سادگی سرنوشت از پیش تعیین شده‌ای را که روشنفکران در غرب برایشان تعیین کرده‌اند بپذیرند؟ اگر چنین است، روشنفکران باید شهادت آن را داشته باشند که صریح آن را بیان کنند. اگر پیشنهاد آنها نابودی سیاسی فلسطین یا تقلیل آن به پاورقی در مقالات و نقدهای علمی اسراییل است، باید با قاطعیت گفت. شاید این تصور که وقایع ۷ اکتبر چیزی بیش از بیان نکرود درون فلسطینی نبود، بیشتر نشان دهنده آن چیزی باشد که روشنفکران پنهانی برای ما آرزو می‌کنند. اما ما در فلسطین می‌خواهیم و برای جهانی می‌جنگیم که شامل ما می‌شود، و جهانی که شامل دیگران می‌شود. اگر خواستی برای ما عزاداری کن یا نکن. ما را محکوم کن یا نکن. اینطور نیست که قبلاً فریادهای محکومیت را نشنیده باشیم.